

رفع ایراد فنی خودرو بایک گرم و سه سوت!

با خبر شدیم از یک مرکز معاینه فنی به دلیل تخلفات زیاد، شکایت شده است. خبرنگاران را فرستادیم تا با پوشش مبدل و در نقش مشتری، پیش از اینکه مرکز را پلمب کنند، از ته و توی کار سر در بیاورد.



● **خبرنگار:** آقا ببخشین، من الان توی معاینه فنی این بغل رد شدم. لاستیکام صاف بود. گفتن پیام پیش شما تا عیب رو برطرف کنین.

● **تعمیرکار:** کارت ملی ت رو بده!

● **خبرنگار:** با کارت ملی می خوام لاستیکم رو آچار کتی؟ شرمند، الان پول ندارم لاستیک بخرم ها!

● **تعمیرکار:** کی خواست لاستیک بفروشه؟ کارت ملی ت امانت می مونه دست من، این لاستیک رو می ندازم زیر ماشینت، بعد که برگه معاینه فنی رو گرفتی، می آی یه اجرتی به ما می دی، کارت ملی ت رو پس می گیری.

● **خبرنگار:** دمت گرم. ماشین دوستم هم روغن سوزی داره، ترمزش هم خوب نمی گیره، هم برای محیط زیست ضرر داره و هم برای خودش و مردم خطرناکه. کار اون هم با کارت ملی راه می افته؟

● **تعمیرکار:** نه دیگه، ایشون می آد می شینه توی این اتاقک ته گاراژ، شاگردم می ره مشکل رو رفع می کنه، بعد که برگشت، حساب می کنیم و در اتاقک رو باز می کنیم!

● **خبرنگار:** الو، من آگهی شما رو روی دیوار دیدم، برای رفع ایراد فنی خودرو.

● **پشت تلفن:** بله، درست تماس گرفتین. کدوم مرکز ردتون کرده؟

● **خبرنگار:** مگه مرکزش مهمه؟ قبلش نمی خوان این ایراد ماشینم رو بدونین؟!

● **پشت تلفن:** ایراد ماشینتون هرچی باشه، ما با یک تماس برطرفش می کنیم.

● **خبرنگار:** دست شما درد نکنه. مرکز معاینه فنی دور میدون...

● **پشت تلفن:** اوه! اونجا گیرش سه پیچه! به این راحتیا رفع نمی شه.

● **خبرنگار:** خب الان چی کار باید بکنم؟

● **پشت تلفن:** ساعت ۳ بیا به این آدرسی که می گم، یه سکه گرمی هم با خودت بیا، شانس بیاری ایراد ماشینت با یک گرم برطرف بشه، وگرنه باید دنبال ربع و نیم باشی!

● **عابر دم مرکز:** چی شده داداش؟

● **خبرنگار:** ماشینم ایراد فنی داره، ولی نمی تونم رفعش کنم.

● **عابر:** چرا نمی تونی؟

● **خبرنگار:** چون باید موتور رو تعمیر کنم، ولی اوضاع مالی درست نیست. کاش یه راهی از آسمون می افتاد پایین...

● **عابر:** دیگه قانون قانونه.

● **خبرنگار:** البته که قانون رو نمی شه دور زد، ولی به هرحال همیشه یک بند و تبصره دوربرگردون هست! اگه ماشین رو بخوابون، از کار و زندگی می افتم...

● **عابر:** ای بابا، این جوری می گی دل آدم کباب می شه. خدا این دل نازک رو از مانگیره. این شماره کارت رو بگیر، برو این قدر بزن به حساب تا من بگردم ببینم بند و تبصره ش کجا گیر کرده! کدوم کارشناس ردت کرد؟



ندیده بود یمش! ولی چون جیبمان قدر یک اسکناس سنگین تر شد، چیزی نگفتیم! ما البته آن اسکناس را خرج نکردیم و هنوز هم توی جیبمان است، اما خب به هرحال احترام بزرگ تر واجب است. ما آنجا توی صف به این نتیجه رسیدیم که علم و ثروت خیلی خوب هستند، اما صف از همه چیز بهتر است. چون آدم اگر کمی زرنگ باشد، می تواند از صف خیلی چیزها یاد بگیرد و اتفاقاً درآمدزایی هم بکند. این بود انشای من.